

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

بیژن نیابتی
۱۶ نومبر ۲۰۲۲

زایش دوباره "جنبش سرخ"، رویش ناگزیر جوانه های انقلاب

انقلاب نوین ایران پس از گذار از سلسله ای از شورهای کور و پس پشت گذاشتن زنجیره جنبشهای بی صاحب می رود که آرام آرام به بر و بار بنشیند. یکبار دیگر پس از عبور جامعه از شعبده اصلاحات پوشالی در یک نظام از بنیاد رفرم ناپذیر، این "گفتمان سرنگونی" است که مهر حاکمیت بلامنازع خود را بر خیزش انقلابی مردم ایران می زند. در همین نقطه می توان با قاطعیت گفت آنچه در ایران جریان دارد دیگر شورش نیست، یک خیزش انقلابی با تمامی مختصات آن هست. آری، زایش دوباره "جنبش سرخ" یعنی جنبش ظفرنمون سرنگونی تام و تمام رژیم ضد بشری جمهوری اسلامی در یکی از عالیتزین اشکال خود کلید خورده است.

پیش از ورود به بحث اصلی می خواهم به پاره ای از پرسشهای مربوط به مقاله قبلی ام "لچک، نماد حاکمیت ارتجاع" در اینجا پاسخ دهم. جدای توضیحات ضروری برای بچه های داخل که به طور خاص صورت گرفته است، دو محور عام را که امکان پاسخگویی فردی نداشته ام از میان سؤالات انتخاب کرده و در اینجا مختصراً بدان می پردازم. محور اول مربوط به شعار "لچک باید برود" می شود. برخی پرسیده بودند آیا منظور تو از تشبیه این شعار به شعار "شاه باید برود" در دوران انقلاب ضد سلطنتی به این معنی است که می خواهی بگویی در خیابان مثل شعار "مرگ بر شاه"، اینبار شعار "مرگ بر لچک" را باید جا انداخت ؟

البته که نه ! آیا ابلهانه تر از اینهم می تواند باشد که در خیابان شعار "مرگ بر لچک" را برد ؟ "لچک باید برود" بیش از آن که یک شعار کلامی باشد یک "آکت سیاسی" است. کاربرد عملی دارد نه شعاری ! یعنی مهمترین عامل شکستن اقتدار رژیم در مقطع جنبش سلبی و نفی حاکمیت آن برداشتن عملی لچک است و نه دادن شعار نفی آن ! به همین سادگی. یعنی همان چیزی که هر روز از بام تا شام در خیابان و دانشگاه و مدرسه اتفاق می افتد.

این ساده ترین و قابل فهم ترین شکل نفی حاکمیت رژیم است. عامترین خواسته مشترک کل اپوزیسیون جمهوری اسلامی و در عین حال پاشنه آشیل خود حاکمیت ! این را اگر رژیم بپذیرد که البته بدون اعمال قهر و در شرایط استیصال مطلق نخواهد پذیرفت، یعنی اقتدار و امنیت خود را در معرض معامله گذاشته است و آن کیست که دستی در آتش مبارزه انقلابی داشته باشد و نفهمد به زیر سؤال رفتن اُتوریت در یک نظام اقتدارگرا آنهم در یک وضعیت انقلابی چه معنایی دارد. این را البته خود حاکمیت بیش از هر کس دیگری می فهمد. پذیرش حجاب اختیاری یعنی

پذیرش شکاف در ساختار سیاسی - عقیدتی رژیم ، یعنی باز کردن زاویه ای که تنها با نابودی نظام ولایت مطلقه فقیه بسته می شود. اهمیت این تاکتیک تنها در این چارچوب قابل فهم می شود.

محور دوم در ارتباط با یک پرسش عجیب است. برخی پرسیده بودند که نکند من "لچک باید برود" را "شعار محوری" ! این مرحله از انقلاب دانسته ام و خلاصه این که اصلاً منظورم از طرح این شعار چه بوده است ؟ من ایرادی در طرح همه جور سؤال اعم از مربوط یا نامربوط نمی بینم، ایرادی اگر باشد در پاسخ هاست ! اما انتظار این که پرسشگران مربوطه که اکثر امدعی آشنائی با من و دنبال کردن مطالب پیشینم هم هستند، اینقدر شعور داشته باشند که بفهمند تنزل دادن شعار محوری انقلاب به مقوله ای چون لچک، هنر ! هر که باشد هنر من نمیتوانسته باشد، مسلماً انتظار نامعقولی نباید باشد.

"لچک باید برود" کف خواسته های "جنبش سلبی" است و نه حتی سقف آن. چه رسد به شعار محوری انقلاب ! این فصل مشترک کل اپوزیسیون برانداز به شمول خود ما سرنگونی طلبان است. یعنی دارای خصلت جذب حداکثری و دفع حداقلی تا مقطع ورود به مرحله "جنبش ایجابی" است. هیچکس نمی تواند که در مقابل این خواسته قرار بگیرد. مسئله پوشش اجباری بسا فراتر از اپوزیسیون جمهوری اسلامی ، تمامی انسانهای مترقی در اقصای نقاط جهان را نیز مخاطب قرار میدهد. زیرا بیشتر از آنکه سیاسی باشد که هست ، در ارتباط مستقیم با حقوق اولیه انسانهاست. به همین دلیل زنان بسیاری در درون خانواده های خود نیروهای سرکوبگر، اعم از آمران یا عاملان سرکوب را نیز هدف می گیرند. به این اعتبار از خصلت شکافندگی در صفوف دشمن نیز برخوردار است.

سقف خواسته های جنبش سلبی اما "رژیم باید برود" هست و نه کمتر از آن ! ولی پیش از طرح خود این خواسته باید ابتدا به ساکن حاکمیت رژیم نه فقط در ذهنیت اجتماعی که در کف خیابان و در تقابل با نیروی سرکوب نیز عملاً نفی گردد. نماد این حاکمیت در شرایط کنونی همین لچک است. جامعه ای که زنانش هنوز جسارت برداشتن لچکهایشان را ندارند، حکماً توان بردن چنین رژیمی را نیز نخواهد داشت. آن دختران قهرمانی که در مدارس همزمان با آتش زدن تصاویر منحوس خمینی و خامنه ای روسریهایشان را نیز بر می دارند حتماً در عمل به رابطه تنگاتنگ این دو پی برده اند. فکرمی کنم که به هر دو محور پاسخ داده باشم.

باز هم اندر ماهیت جنبش سلبی ، جنبش ایجابی

"جنبش سلبی" ، جنبش سلب حاکمیت سیاسی یعنی جنبش نفی نظام حاکم است. در این مرحله سمت و سوی شعارها در جهت نفی حاکمیت مستقر هست. سمت و سوی عمل مشخص در خیابان هم نفی نمادها و تهاجم به نهادهای حاکمیت است. در شرایط امروز ایران سمت و سوی شعارها مستقیماً به سمت رأس رژیم باید باشد. یعنی شعار "مرگ برخامنه ای" شعار اصلی است. هر شعار دیگری هر چقدر هم تند و تیز باشد در حاشیه این شعار اصلی است. اینهم از درون ماهیت یک نظام اقتدارگرا بیرون می آید که کل قدرت سیاسی را در اختیار شخص رهبر قرار داده است. عمل مشخص در کف خیابان اما تهاجم مستقیم به نمادها و نهادهای رژیم اسلامی است. از سر برداشتن لچکها و پرانیدن عمامه ها به مثابه نمادهای حاکمیت در کنار تهاجم مستقیم به نهادهای رژیم از لانه های بسیج ضدخلق تا حوزه های جهل و جنایت تا مراکز مالی و سیاسی رژیم جمهوری اسلامی خاص این مرحله از خیزش انقلابی مردم ایران است.

"جنبش ایجابی" برعکس، جنبش اثبات اهداف و خواسته های نیروی آلترناتیو است. به همین اعتبار بدان جنبش اثباتی هم گفته می شود. این جنبش در واقع ارتقاء جنبش سلبی و حاصل رسیدگی و تکامل آن است. اینجا دیگر تنها شعار مرگ بر کفایت نمی کند. زنده باد هم لاجرم وارد معادله می شود. اینجا، هم سمت و سو و هم صاحب جنبش

باید معلوم باشد. رهبری جنبش نیز ! این رهبری با قیام و قعود این شورای رهبری ! و آن جبهه متحد و این حزب و آن سازمان هم تعیین نمی شود، بلکه خود را در صحنه عمل و در کف خیابان تحمیل می کند. آری رهبری انقلاب خود را تحمیل می کند.

رهبری افقی ، رهبری عمودی

خیزش انقلابی مردم ایران در این نقطه به هر دلیل از داشتن یک رهبری طراز انقلاب محروم است. در توجیه این کمبود واقعی، آدمهایی هستند که اینجا و آنجا در رسانه های گوناگون در توجیه این کمبود واقعی سخن از وجود رهبری افقی در قیام می رانند. اینان وجود رهبران میدانی را نه تنها کافی میدانند بلکه بدان مفتخر هم هستند. موج سواران مبلغ شعار همه باهم از این طیف هستند.

تبلیغ "رهبری افقی" رویای کسانی است که در راستای مداخله در مسیر انقلاب برای خود هیچ شانسی نمی بینند. اگر کسی تصور می کند که با رهبری افقی می توان به پیروزی رسید یا دنبال موج سواری است و یا هیچ تصویری از انقلاب ندارد. تصویری از پروسه تصاحب قدرت سیاسی ندارند. از آن مهمتر تصویری از دوران بعد از جابجایی قدرت و الزامات حفظ قدرت سیاسی هم ندارد. رهبری افقی خاص دوران جنبش سلبی است. خیلی هم خوب است. سیالیت خیزش را تأمین می کند و ضریب ضربه پذیری آنرا پایین می آورد. آنقدر خوب است که پتانسیل سربرآوردن رهبری انقلاب از درون خود را نیز دارد.

با اینحال چه رهبری از درون خود جنبش سلبی بیرون بیاورد یا از بیرون آن تحمیل شود، در یک چیز تردید نمیتوان کرد، هیچ انقلابی بدون یک تشکیلات رهبری کننده مشخص و البته ذیصلاح به پیروزی نمیرسد. تا حالا که چنین بوده است، در آینده نیز چنین خواهد بود. اینکه می گویم رهبری می تواند از بیرون هم تحمیل شود به این معناست که نیروهای اپوزیسیون سرنگونی طلب هم جدای رهبران خیابان امکان بدست گرفتن رهبری را دارند بشرط آنکه به هر قیمتی در جریان خیزش مداخله کنند. باز هم میگویم منظور از تحمیل رهبری استفاده از زور علیه رقیب فرضی نیست، بدست گرفتن کنترل خیابان و تثبیت شعارهای خیزش سراسری در مرحله جنبش سلبی و آمادگی دفاع مسلحانه از تظاهرات و تسلیح خیابان در مرحله جنبش ایجابی است. از همه مهمتر قابلیت جذب و سازماندهی رهبران میدانی است. تنها آن نیرویی می تواند در موضع رهبری انقلاب دمکراتیک مردم ایران قرار گیرد که ابتدا به ساکن به واقعیتی مستقل از ذهن یعنی ضرورت انقلاب قهرآمیز باور داشته باشد. این باور ریشه در خواست این یا آن نیرو ندارد ، برخاسته از ماهیت رژیم است که با استفاده از شدیدترین انواع قهرضد انقلابی در مقابل و علیه هرگونه تحول مسالمت آمیز در جامعه ایستاده است. بکرات گفته ام و باز هم میگویم که دست بدست شدن قدرت سیاسی در ایران محال است که مسالمت آمیز باشد.

قبلاً گفته ام باز هم میگویم ، این رژیم در نقطه ای که با "بحران موجودیت" خود روبرو شود با تمام قوا وارد خواهد شد و دست به سرکوبی خونین خواهد زد مگر آنکه پیش از آن فرو پاشیده باشد. در آن نقطه است که تقابل مسلحانه ضروری و حیاتی خواهد شد. تعادل را آن نیرویی برهم خواهد زد که خود را اساساً برای آنروز آماده کرده باشد. در آن نقطه است که کل جبهه موج سواران اعم از کنگره ها و شوراهای ملی و گذار و سکولاردمکرات با شازده و دار و دسته گند گاو چال دهان و طلبکار از انقلابش رنگ خواهند باخت و دوباره مثل همیشه به کناره گود باز خواهند گشت. هنوز سپاه بطور مستقیم وارد نشده است ، دلیل هم دارد که وارد نمی شود. خیزشهای اجتماعی وقتی از دیواره ترس عبور کنند، سرکوب عریان دیگر نتیجه معکوس دارد. یعنی بالا رفتن میزان سرکوب خیابان را خلوت نمی کند ،

رادیكالیزه می كند. تا حالا هم همینطور بوده است. اما در نقطه ای كه خیزش انقلابی وارد مرحله جنبش ایجابی شود و سمت و سوی سرنگونی بگیرد یعنی آنجا كه نه فقط امنیت و اقتدار رژیم كه موجودیت آن در خطر قرار بگیرد، آنجا دیگر رژیم تمام قد وارد می شود. مجبور است كه تمام قد وارد شود !

بعد از سی خرداد 60 هم همین بود. تابستان آنسال این موجودیت رژیم بود كه به خطرافتاده بود. به همین دلیل نه از نوجوانان سیزده چهارده ساله می گذشت و نه از زنان حامله و مادران و پدران كهنسال، روزانه ده ها و گاه صدها نفر را اعدام می كرد و از همه عجیبتر در روزنامه هایش اعلام هم می كرد. هر پاسدار بنا بر فتوای مستقیم خمینی در آن واحد هم قاضی بود و هم جلد. هیچكس، هیچكس در ایران امروز به جز آنان كه درگیر نبرد رو در رو با هیولا بودند، تصویری از صعوبت نبرد آنروز ندارد، نمی تواند هم داشته باشد.

آنروز مقاومت مسلحانه تنها و جدای از خلق می جنگید ولی امروز خلق خود به میدان آمده است و می تواند و باید كه در نقطه مصاف نهایی دست به سلاح برد و می برد. رهبری "جنبش سرخ" در آن نقطه هست كه مهر خود را بر انقلاب خواهد زد. برای آن روز باید آماده و در میدان بود و وگرنه حاصل خیزش نه انقلاب كه آشوب خواهد بود، هرج و مرج كنترل شده خواهد بود. موج سواری ضد انقلاب مغلوب و رجالگان وابسته به سرویسهای اطلاعاتی خارجی خواهد بود. در بدترین حالت جنگ داخلی و تجزیه ایران خواهد بود. از میان آن همه چیز میتواند بیرون آید الا منافع مردم ایران. اینها اما هیچكدام نه یقین كه تنها احتمالات ممكن و محتمل هستند. اینها را هم باید دید و من می بینم. به همین دلیل باید بر ماهیت دمكراتيك انقلاب پای فشرده. به همین دلیل باید با ارتجاع در تمامی اشكال آن مرزبندی كرد. ارتجاع تنها درجا زدن در حال نیست، هرگونه بازگشت به گذشته نیز ارتجاع است.

گریزی به شعار "مرگ بر ستمگر، چه شاه باشه چه رهبر"

ستم و سرکوب بد است، كم و زیاد ندارد. وابستگی بد است، شرق و غرب ندارد. استثمار از هردوی اینها بدتر است. رژیم سلطنتی همه این ویژگیها را داشت. جمهوری اسلامی بسا فراتر از شاه جنایت کرده و ستم و سرکوب بر مردم روا داشته است. اما مگر می توان رژیم ستمشاهی را تنها به خاطر شدت و حدت سرکوب این رژیم تبرئه كرد. بزرگترین خیانت خمینی، خیانت به اعتماد مردمی بود كه برایش فرش خون گسترده بودند. بزرگترین خیانت خامنه ای اما روسفید كردن رژیم سلطنت مدفون است. آری، زبان درآوردن مدعیان ضد انقلابی رژیم ستمشاهی تنها حاصل ستم بیشتر شیخ است. امروز اما همه مدعی انقلاب شده اند. حتی آنانی كه كه تا دیروز كلمه انقلاب را همدیاف با ترور و وحشت قلمداد می كردند و به ضد انقلابی بودن خود مفتخر بودند، امروز طرفدار انقلاب شده و سخن از انقلاب مردم می گویند. بی آنكه بفهمند مدعی چیزی می شوند كه انكار خودشان است. اینرا البته باید به فال نيك گرفت. تلاش سالیان ارتجاع و ضدانقلاب برای جذام كردن انقلاب با خیزش ایران به باد فنا رفت. بیش باد.

رژیم شاه نماد و ابستگی بود و رژیم شیخ نماد استبداد در پیچیده ترین شكل خود یعنی استبداد دینی است. هر دو سرکوبگر، هر دو استثمارگر. بر مردم كوچه و خیابان حرجی نیست كه در مقایسه رژیم كنونی با رژیم ستمشاهی آن یکی را بهتر بدانند چرا كه معیار مقایسه دیگری ندارند. اما گرایش فلان مدعی چپ دیروز به نظام دیروز تنها تأسف بار نیست، مهوع است. بارز شدن ماهیت واقعی این آدمهاست. با اینها نمی توان همراه شد.

شعار همه باهم شعار خمینی بود و با او نیز به گورستان تاریخ روانه شد. در يك جامعه طبقاتی همه با هم نمی توانند باشند. اگر بخواهند هم نمی توانند ! چرا كه منافع مشترك ندارند. ما هیچ سنخیتی با شاه و شیخ نداریم. این مخالفت با

افراد نیست ، مخالفت با مفاهیم است. شاه و شیخ در همه جای تاریخ سمبل ستم و استثمار و استعمار بوده و هستند. مگر می توان بر علیه ستم و استثمار جنگید اما با نمادهای آن همراه بود. یا آنچه که با آن میجنگیم ستم و سرکوب و استثمار نیست و یا اصلاً نمیفهمیم که با چه داریم مخالفت می ورزیم.

انقلاب رو به آینده دارد. آنچه که رو به گذشته دارد ارتجاع است. خیزش انقلابی مردم ایران از چنان ظرفیتی برخوردار است که آنرا نه در حال می توان متوقف کرد و نه به گذشته می توان بازگرداند. "جنبش سرخ" با پرچم سرنگونی قهرآمیز رژیم جمهوری اسلامی تضمین این واقعیت با شکوه است.

بیژن نیابتی ، ۲۵ آبان- عقرب- ۱۴۰۱